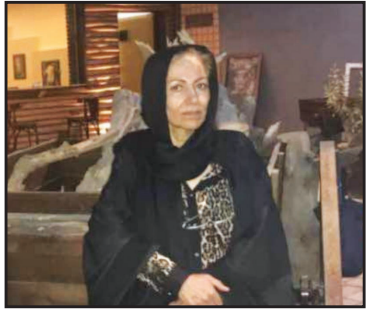


شاعر: مرتضی زندپور

ارتفاع حوصله...

بی ناله در گلوی خودم آم می کشم
چشم انتظار لحظه ی اعجاز تا به کی؟
بر پرده های تار دلم پنجه می کشی
غم زخمه بر عبارت این ساز تا به کی؟
نیت به فال عشق که بر استخاره است
تعبیر شعر خواجه ی شیراز تا به کی؟

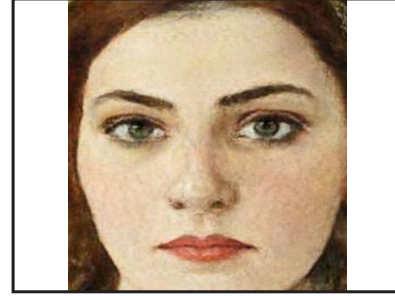
افتاده ازدوچشم توام ناز تا به کی؟
این سردی از نگاه تو آغاز تا به کی؟
من آن قناری ام به دل تنگ این قفس
بر ارتفاع حوصله آواز تا به کی؟
دلشوره های چشمه به دریا رسیدن است
پنهان میان سینه چنین راز تا به کی؟



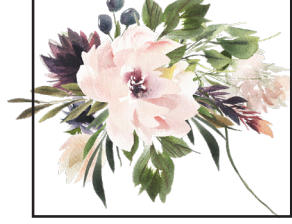
شاعر: بدریه دبیری



شاعر: کمال سام



شاعر: تارا کسرائی



شاعر: علی عسکر غنچه

من آمده ام باز کنار تو بمانم

از طعنه ی همسایه و دشمن نگرانم

لعنت به تو و این دل دیوانه ی تب دار

آشوب به پا کردی و قفل است دهانم

دل را که به دریا زده ام بی برو برگرد

در قعر زمین یا که هوا در نوسانم

محکوم به هشدار دل غم زده هستم

تا آمده غیر از تو کسی ورد زبانم

آویزه ی گوشم شده بیهوده نرنجم

جانکاهی قهر تو بریده است امانم

طرحی که کشیده است دل از غرش طوفان

بازیچه شدن چون خوره افتاده به جانم

با فرض گرو ماندن دل در تب تردید

من آمده ام باز کنار تو بمانم



می رود عمر گران اما هنوزم خواب خوش
می رسد فصل خزان اما هنوزم خواب خوش
در سرم افتاده معجون هوس در هر نفس
شد زمین آتشفشان اما هنوزم خواب خوش
روزها سرشد به بی همراهی و دل مردگی.
از کفم شد خانمان اما هنوزم خواب خوش.
بود زیبا زندگی چشمم ندید آن جلوه ها
سود هایم شد زبان اما هنوزم خواب خوش
از تمام بی کس و کاران گریزان بوده ام
هستم از بیچارگان اما هنوزم خواب خوش
شور بختی را گرفتم دست کم در زندگی
مانده از من نیمه جان اما هنوزم خواب خوش

نویسنده: پروا پاچیده

سر می روم در خود بی خودی ها زبان
زد روحم تا الک خود را در نگاره های صبح
حافظیه

- شعرهایی که نمی فهمند مرا
- زبان نفهم ترین واژه ها خود منم
با هیچ قرصی نشد این بی خودی را بخوابانم
در تشت اسید مورچه ها از تنم بالا شتک
می زنند روی مغز چاره ام بیچاره تر از
چهارراه های شلوغ

سوژه ی شعرهای تازه ی من!
ذات یکتا! دل اهورایی!
در میان خطوط این پیغام
تو بگو یکنفس، که با مایی
دارمت دوست ساده و صادق
دب اکبر! ستاره ی حالم
تا تو هستی غم نمی آید
با تو نیکوست هر قدم فالم
تا تو هستی جهانم آرام و
روشن آسمان سرش بالاست
تا تو هستی ترانه ها شاد و
شعرها هم حقیقتاً زیباست
تو! تو! تو! چه واژه ی نابی
تو! تو! تو! جواب حاجاتی
صورت نور! جان یکرنگی!
اسوهی مهر! کشف الآیاتی
طرح سبز و سفید راز آلود
این همه واژه از تو رویاییست
حق تعبیر خواب و بیداری
یوسف الانبیای تارااییست!

هوای تازه ای دمیده است
بر بشارت ظهور
و تو اینک بر این آگاهی
از بهره ی حسن و هوش
که زبس ویرانه های بی
داده به بادت
وجه می خواهی ز تمنای ما
این اشک فرو ریز
روی گونه های خلق
سینه ها به جوش آورده است
بسان بحری موج دار
که نمی آساید دمی
ومی ساید سر بر ساحل خشمگین
و تنها تو ای حضورت درخشان
جلوه های لمس خستگی
بر پای ایستاده ای
و افسسین تابش شفق
در انحنای تو می پیچد
زالال پالوده ی زرین
در خلیج روشن اندیشه ات

شاعر: آریا پورفریاد

مضرب

که گلوبند مرگ دوال تب ترس
به کلاله شب / تا می پوشند
دهای در پنجره را
و دوره می افتد سرپوش سرزنش
رنگ رزان پاییز پاشیده را
از بود / در زخم درنا
و سایه سرخ سپیدار
به کارگاه باد

بخار مرگ از فواره تنهایی است و
شکوفه از پرچم پندارم وضع تو
بولک رنج دریده شب را
جار زد سایبان مویه /
وقتی شیره خلسه شد عود یادت
امان نامه ام سکسکه سراب

منتظر داستان و اشعار شما هستیم
لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به
دفتر روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل
ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد
است و مطالب ارسالی برگشت داده نمی شود.
toloudaily@gmail.com
کارشناس (این شماره) سرویس ادبی - هنری: اشرف السادات کمانی